أعوذُ باللَه مِن الشَّيطان الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم‌

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين‌

وَالصَّلوةُ والسَّلام عَلى سَيِّدِنا وَ نَبيِنا وَ حَبيبِ قُلُوبِنا

وَ طَبيبِ نُفُوسِنا ابالقاسمِ مُحَمَّد وَ عَلى اهلِ بَيتِه‌

الطيّبينَ الطَاهِرين المَعصُومِين المُطَهَّرين‌

وَاللَعنةُ عَلى أعدائهِم أجمِعين‌

إلى يومِ الدّين‌

 قال إمامنا الصادق عليه‌السّلام: ثلاثة أشياء: أن لايَرَى العَبْد لنفسهِ فيما خوّلَهُ اللَه ملكاً، لانَّ العبيد لايكون لهم ملك يرون المال مال اللَه، يضعونه حيث أمَرَهُمُ اللَه به، و لايدبّر العَبدُ لنفسِه تدبيراً،

 بنده هیچگاه برای خودش تدبیری نمی‌اندیشد. راجع به فقره شریفه این حدیث شریف، مطالبی عرض شد. بحث راجع به مبانی حكومت اسلامی بود كه در حكومت انبیاء چه ملاكهایی باید مورد توجّه قرار بگیرد و به طور كلّی محوریت یك حكومت الهی بر چه پایه‌ای باید باشد.

 یكی از مسائل بسیار مهمّ در حكومت الهی و حكومت انبیاء و ائمّه علیهم‌السّلام و به طور كلّی در حكومت اسلامی به معنای حقیقی و تطبیقی آن بر حكومت رسل‌

 الهی و بالأخص اشرف و اكمل انبیاء و رسل الهی پیغمبر اكرم صلّی اللَه علیه وآله وسلّم مسأله انتخاب تعابیر و كیفیت شعاری است كه در آن حكومتها مطرح می‌شود. چون مسأله شعار، شعار نه به معنای اصطلاح امروزی، كه فقط بیان یك سری مسائل تحریك كننده و احساسات برانگیزاننده به طرف یك مطلوب خاص باشد، بلكه شعار به معنای اصلی آن، یعنی مبین مرام و هدف آن مكتب با این مفهوم، این بسیار مهمّ است. در مكتب اسلام و رسول اكرم شعار مكتب اسلام شعار توحید است. یعنی توحید به معنای واقعی كلمه، توحید به معنای استجماع جمیع كمالات و صفات و اسماء الهیه، توحید به معنای جمع بین وحدت و كثرت در همه مراتب آن بدون انصراف از یك مرتبه به مرتبه دیگر و بدون كمترین به جای گذاشتن نقطه نقص و خلل و خلأ در یكی از دو نشئه وحدت و كثرت؛ به عبارت دیگر توحید در همه مراتب آن چه مرتبه فنا و مرتبه هو هویت، كه از آن تعبیر به عالم عِماء می‌شود وعالم هو می‌شود و عالم احدیت می‌شود و یا اینكه توحید در مراتب نزول فیض كه از او تعبیر به عالم واحدیت و عالم كثرت و عالم تعینات می‌شود. در تمام اینها رعایت این مسأله بسیار مهم است.

 همانطوری كه رسول اكرم خودشان فرمودند: بعثتُ لأتمّم مكارم الاخلاق‌ من مبعوث شدم تا مكارم اخلاق را به انتها برسانم، به كمال برسانم، یعنی هر چه كه در ناموس بشری به عنوان یك فضیلت اخلاقی مطرح است، فرض كنید كه من باب‌

 مثال احترام بزرگتر، این احترام بزرگتر را كسی یاد من و شما نداده، كسی یاد نداده، ولی فطرت ما اقتضای یك همچنین مسأله‌ای را می‌كند كه انسان باید به بزرگتر احترام بگذارد. یعنی نفس یك شخص بزرگتر در انسان تداعی این مسأله را می‌كند. شما دارید با وسیله نقلیه‌تان حركت می‌كنید، می‌بینید یك پیرمردی در كنار خیابان ایستاده، فطرت شما می‌گوید این را سوار كنم و به مقصد تا آن جایی كه خُب مقدور است برسانم. این را كسی به شما یاد نداده، یا اینكه فرض كنید من باب مثال، دستگیری از ناتوان، شخصی دارد می‌رود، پیرزنی است عاجز، یك زنبیلی دست گرفته آذوقه می‌خواهد به منزل ببرد، شما می‌بینید نمی‌تواند، مشكلش است از دستش می‌گیرید، كی به شما این مطلب را یاد داده؟ كی شما را متوجّه این كرده؟ فطرتتان این كار را می‌كند دیگر، والّا كسی كه آن جا نبوده به شما بگوید آقا آن زنبیل را از دستش بگیر، ببینید این یك مكرمت اخلاقی است، احترام به بزرگتر یك مكرمت اخلاقی است، دستگیری از بازماندگان یك مكرمت اخلاقی است، صدق و راستگویی یك مكرمت اخلاقی است، حتّی بچّه هم نمی‌فهمد، بچّه هم می‌فهمد كه باید راست بگوید و اگر شخصی با او به دروغ برخورد كند اصلًا متعجّب می‌شود. چرا؟ چون بچّه بر اساس فطرت است، بچّه با فطرتش دارد با خارج ارتباط برقرار می‌كند.

 متأسّفانه ما با یافته‌های عالم كثرت داریم با خارج ارتباط برقرار می‌كنیم. یافته‌های عالم كثرت، محوریت حركت انسان براساس منافع شخصی، بسیار غلط است. محوریت حركت انسان براساس استجلاب منافع برای خود، طرد كردن دیگران، حساب برای خود باز كردن و دیگران را كنار گذاشتن، انانیت‌ها، شخصیت‌ها، ریا، دروغ، حیله و مكر و تمام این مسائلی كه اصلًا عالم كثرت به عنوان دنیا را تشكیل می‌دهد، نه كثرت به عنوان نزول مراتب فیض كه او عین توحید است. آن چه كه ما با یافته‌های شیطانی با خارج تماس داریم، برای رسیدن به مطلوب دروغ بگوییم، برای رسیدن به مطلوب كلك بزنیم، برای رسیدن به مطلوب از هر وسیله اهریمنی استفاده كنیم، برای رسیدن به مطلوب از هر سبّ و ناسزایی فروگذار نكنیم، برای رسیدن به مطلوب آبروی افراد را ببریم، اینها چیست؟ اینها وسائل اهریمنی است كه گاهی از اوقات در قاموس تدین هم ممكن است راه پیدا بكند! حواسمان جمع باشد، خیلی مسأله مهمّ است اهریمن، اهریمن است. در هر جا كه قدم بگذارد، تكدّر و تعفّن در آن مكان راه پیدا می‌كند، چه در آن مكان اسم خدا باشد یا در آن مكان اسم دیگری باشد، اینها یك مكرمت‌های الهی است كه خداوند به بشر داده، احترام بزرگتر، صدق، راستگویی، حفظ امانت، و عدم خیانت.

 امام سجّاد علیه‌السّلام روایتش را نمی‌دانم عرض كردم خدمتتان یا نه، فرمودند به نماز و روزه نگاه نكنید، به ظاهر آراسته و ریش و عمّامه حالا من دارم می‌گویم‌

 كه در بیان امام سجّاد نیست به ظاهر آراسته نگاه نكنید، بنده دارم می‌گویم به ریش و عمامه نگاه نكنید، به عصای سیاه و نعلین زرد و عصای آبنوس هم نگاه نكنید، به قبای كذا و عبای فرض كنید كه نجفی حاشیه دار و از این چیزها و این ظاهر نگاه نكنید، اینها ظاهر است. در پس این پرده ما نمی‌دانیم چه خبر است، آیا شما و ما با همین چشم از این ظاهر نفوذ كردیم و به باطن رسیدیم یا نه، چشم ما فقط عبا و عصا را می‌بیند، چشم ما فقط عبا و رداء را می‌بیند، التفات كردید، این عبا و رداء هم پارچه است، آن عصا هم چوب است، آن چوب كه در دست شما باشد یا در دست غیر شما باشد، تفاوتی نمی‌كند.

 عبارتی الآن یادم آمد. مرحوم آقا رضوان اللَه علیه البتّه این مسأله‌ای را كه می‌خواهم خدمتتان عرض كنم ان شاء اللَه در آینده به این مطلب اشاره خواهم كرد. موانعی كه در تحت عنوان موانعی كه ممكن است بر سر تشكیل حكومت حقّه اسلامی ایجاد مانع كند، در آن مطلب این مسأله را مطرح می‌كنم، ولی فی‌الجمله اشاره‌ای می‌كنم. مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در آن زمانی كه در سنه چهل و دو و قبل از چهل و دو تشكیل آن جلسه كذایی را دادند كه در كتاب وظیفه یك فرد مسلمان هم نوشته است، با افرادی در ارتباط بودند. بسیاری از آن افراد به رحمت خدا رفتند كه شخص اولش رهبر انقلاب حضرت آیة اللَه خمینی بودند كه ارتباط بسیار نزدیك و بسیار سرّی و رمزی بین ایشان و بین ایشان وجود داشت، و افراد

 دیگری هم در این زمینه كاملًا در محدودیت فعالیت‌های سرّی حضور داشتند. یكی از آنها مرحوم آیت اللَه میلانی بود كه خدا رحمتشان كند، بسیار مرد بزرگی بود، و از نفس گذشته به تعبیر خود مرحوم آقا. و یكی از آنها مرحوم آیت اللَه قاضی بود كه به دست همین افراد در اوّل انقلاب شهید شد در تبریز، آقای قاضی طباطبائی ظاهراً كه امام جمعه تبریز ایشان بودند، یكی از آن افراد مرحوم آسید صدرالدّین جزایری بود، یكی از آنها آقازاده ایشان كه فعلًا بحمداللَه در قید حیات هستند، یكی از آنها مرحوم آیت اللَه شهید مطهّری بود و عدّه‌ای بودند كه بسیار در این زمینه ارتباطات بسیار نزدیكی داشتند، یكی از آنها مرحوم آخوند ملاعلی همدانی بود كه با ایشان هم ارتباط داشتند، یكی از آنها مرحوم علّامه طباطبایی رضوان اللَه تعالی علیه بود كه در نه همه مجالس بلكه در بعضی از مجالس وقتی كه تهران می‌آمدند، شركت می‌كردند. و خلاصه علما و بزرگان و خلاصه اهل كار و اهل حمیت و اهل عرق دینی، اینها افرادی بودند كه در این محوریت رمزی و بسیار مخفیانه اینها حضور داشتند و مسائل را پیش می‌بردند. یكی از همان‌ها كه بسیار صمیمی هم بود الآن ابوی صدیق ارجمند ما جناب آقای حائری آقای حضرت آیت اللَه آقای شیخ صدرالدین حائری شیرازی است كه فعلًا بحمداللَه در قید حیات هستند و اصلًا به طور كلّی مسأله فارس تقریباً بر عهده ایشان بود. یكی از آنها مرحوم شهید خدا رحمت كند بسیار مرد بزرگوار مرحوم آیت اللَه‌

 دستغیب بود كه از ابرار روزگار بود. ایشان مرحوم آقای دستغیب بسیار مرد بزرگوار، بسیار مرد مراقب و بسیار مرد با حمیت متدین با عرق دینی، با عرق دینی كه البتّه این لفظی است كوتاه ولی بسیار پرمعنا كه اگر خداوند توفیق بدهد شاید راجع به همین عرق دینی یك قدری ما صحبت داشته باشیم.

 علی كلّ حال اینها افرادی بودند كه در آن زمان با مرحوم آقا در آن جلسه مخفی فعّالآنه در روند انقلاب در مجرای صحیح خود بسیار تلاش می‌كردند. یكی از آن افراد مرحوم حاج شیخ محمّد جواد فومنی رشتی بود كه زندان هم رفت در همان سنه به ناراحتی‌هایی در زندان مبتلا شد و وقتی كه بیرون آمد دیگر ظاهراً به ناراحتی كبدی، ظاهراً به ناراحتی كبدی و هپاتیت و اینها مبتلا شد و ایشان به رحمت خدا رفت. این را می‌خواستم خدمتتان بگویم كه ایشان می‌فرمودند: وقتی كه ما از زندان بیرون آمدیم. مرحوم آشیخ محمّد جواد فومنی می‌گفتند: پدر ما برای دیدن ایشان می‌رود و یك شیشه عطر كاشان هم كه در منزل داشته و در جیبش می‌گذارد و می‌برد و به ایشان می‌دهد، به همین مرحوم، منزل ایشان در خیابان میدان خراسان تهران خیابان لرزاده آنجا بود. ایشان بسیار مرد صریح و خوش نفس و خوش قلب و خلاصه از افراد بسیار كاری بود. و می‌رود آنجا و سلام علیكم و می‌نشیند و این شیشه عطر را ایشان به همین آقای فومنی اهداء می‌كند. او خیلی خوشحال می‌شود. آنقدر خوشحال می‌شود، پدر ما تعجّب می‌كند می‌گوید: حالا

 مگر چه شده؟! حالا ما فرض كنید كه یك شیشه عطری به شما دادیم و اینها. مرحوم: آخر شما نمی‌دانید، نمی‌دانید از وقتی كه من از زندان آمدم بیرون تا الآن به هر كسی برخورد كردم مرا سرزنش و ملامت كرد: آقا این چه كاریه، آقا اینها به ما نیامده، آقا این كارها مال این زمانها نیست، آقا بنشین در منزلت، آقا برو تو مسجد نمازت را بخوان، آقا نمی‌دانم فلان بكن، این كارها به ما چه ربطی دارد، فقط و فقط تنها كسی كه دیدم آمد در منزل و با خودش یك هدیه آورده، دیدم شما هستید. این را برای این جهت الآن به نظرم آمد كه عرض كنم ایشان می‌فرمودند: ما در ابتدای این حركت و نهضت الهی تصوّر می‌كردیم كه وقتی ما این حركت را انجام می‌دهیم از همه جهت، از اطراف، از اكناف، خلاصه می‌آیند ما را تأیید می‌كنند. ائمّه جماعات، علماء هر محل، كذا می‌آیند و خلاصه ما را حركت می‌دهند، تأیید می‌كنند، راه می‌اندازند، خودشان مساعدت می‌كنند، خودشان افراد را جمع می‌كنند. بعد از مدّتی دیدیم نه، نه تنها مساعدتی ما ندیدیم و نه تنها هماهنگی از افراد دیگر و همكاری در این زمینه ما مشاهده نكردیم، كه دیدیم بسیاری از افراد چه سنگهایی در جلو راه ما قرار می‌دهند. به طوری كه اصلًا مسأله را گاهی اوقات به جاهای خطیر می‌رسانند.

 فرض بكنید در یك موقعیتّی تصمیم گرفته می‌شد برای اینكه همه ائمّه جماعات فرض كنید كه مساجد را تعطیل كنند. ما می‌دیدیم یك عدّه تعطیل نمی‌كنند،

 می‌روند در مساجد را باز می‌كنند، در مساجد را باز می‌كنند. خوب این شكست وارد می‌كند. رژیم از این مسأله سوء استفاده می‌كند. این اختلاف و این تشتّت، این اختلاف و این تشتّت كاملًا به نفع آنها تمام می‌شود.

 من یك مسأله‌ای را نمی‌خواهم عرض كنم، ولی بالاجمال می‌گویم. خلاصه اختلافی كه بین افراد، بین علماء اینها در گذشته چه بسا ممكن بود كه انجام بشود؛ یكی از علل بسیار مهمّی بود كه نگرش افراد خارجی را نسبت به مكتب ما تعیین می‌كرد. حرفم را گرفتید یا نه، دیگر رد شدم. این مسأله بسیار مسأله مهمّی است كه خلاصه در یك حركت، در یك مسیر و در یك نظام چطور مكتب با آن موازینی كه خداوند آن موازین را در وجود انسان قرار داده است، خود را تطبیق بدهد. و از آن ملاكها بخواهد تعدّی نكند.

 شعار در مكتب الهی باید شعار توحید باشد. همان طوری كه در جلسات گذشته عرض كردم محوریت هر حركتی باید با شعارهایی كه می‌دهد، تطبیق داشته باشد. یعنی اگر یك مكتب كه به عنوان مكتب مادّی می‌خواهد خود را در دنیا معرّفی كند شعاری كه می‌گوید ببینید چیست؟ آزادی است در همه زمینه‌ها، رفاه اقتصادی است برای همه افراد، تساوی از مواهب طبیعی برای همه افراد، این شعارهایی است كه فرض كنید یك مكتب مادّی ارائه می‌دهد، تا به این واسطه افرادی را كه هم خونی دارند، هم فكری دارند، گروه خونی آنها با این مكتب وفق می‌دهد، آن افراد

 به این سمت جذب بشوند. بالأخره هر شخصی كه می‌خواهد یك مرامی را ارائه بدهد باید اوّل خود را معرّفی كند. با معرّفی آن افراد به طرز فكر او و به كیفیت مرام او می‌رسند. اگر موفّق شد فبها و اگر موفّق نشد مورد اعتراض قرار می‌گیرد. شما این وعده را به ما دادید، چرا این جوری از آب درآمد؟ شما مسأله رفاه اقتصادی را مطرح كردید، پس چرا پدر مردم درآمد! در مكاتب مادّی قضیه همین طور است دیگر، شما مسأله هماهنگی با همه دنیا را مطرح كردید پس چرا با همه دشمن درآمدید؟! اینها چیزهایی است كه در مكاتب مادّی ممكن است این مسائل مطرح بشود. امّا در مكتب الهی چطور، شعار مكتب الهی رسیدن به توحید است، رسیدن به جامعه عادلانه است، رسیدن به كمالات است، به فعلیت درآوردن استعدادات است، جامعه را از نقطه نظر ظاهر و از نقطه نظر باطن در موقعیتی قرار بدهند كه هر شخصی بتواند كاملًا به آن استعدادهای بالقوّه مدفونه الهی در نفس جامه فعلیت بپوشاند. این نكته شعار به عنوان مكتب اسلام است.

 یعنی جامعه را به صورتی درآوردن كه هیچ كس به هیچ وجه من الوجوه هیچ گونه رادع و مانعی برای به فعلیت درآوردن جمیع استعدادها و ارزشهایی كه خدای متعال در نفس او قرار داده، هیچ رادع و مانعی احساس نكند. ظاهر جامعه ظاهری باشد كه فتنه انگیز نباشد، احساسات را تحریك نكند، قوا و غرائزی را كه خداوند قرار داده است در غیر مسیر صحیح به تحریك وا ندارد، موقعیت انسان را در

 بهترین وضع بدون هیچ گونه تخیل و تفكّر شیطانی قرار بدهد. موانع پیشرفت در راه را در آن جامعه از راه بردارد. آن چیزهایی كه موجب انصراف و انحراف انسان است، در آن جامعه وجود نداشته باشد.

 اینها مسائلی است كه یك مكتب الهی نوید وصول به این مسائل را به جامعه و به افراد آن نوید را می‌دهد. این شعار مكتب الهی است. این شعار مكتب انبیاء است.

 پس بنابراین وقتی كه ما به تاریخ اسلام و تاریخ رسول اكرم نگاه می‌كنیم می‌بینیم در این تاریخ شعاری كه برای مكتب اسلام، پیغمبر اكرم تعیین كردند شعار، شعار اللَه اكبر است یعنی در مكتب اسلام و در این حقیقتی كه از ناحیه پروردگار و عنایت و موهبتی كه به امّت اسلام اهداء شده است، غیر از مسأله توحید كه همه انبیاء گذشته در این مسأله سهیم و شریك بودند، مسأله مفهوم و فعلیت این معنای عبارت شریف كه عبارت‌ اللَه اكبر است این معنا به عنوان شعار مكتب اسلام در این جا مطرح شده. پیغمبر اكرم شعاری را كه می‌دهد شعار اللَه اكبر است. یعنی رسیدن به یك مرتبه‌ای كه در آن مرتبه نه فهم می‌گنجد، نه عقل دیگر در آنجا راه دارد. آن مرتبه، مرتبه‌ای است حتّی از ادراك حقیقت فناء هم آن مرتبه بالاتر است. و آن مسأله، مسأله جامعیت بین دو جنبه وحدت و كثرت است كه از او تعبیر به بقاء كامل در همه مراتب وجودی بعد از فنا می‌شود. این مرتبه‌ اللَه اكبر با این خصوصیت می‌شود شعار اسلام. ببینید چقدر مسئله مهّم است،

 شعار اسلام رفاه اجتماعی نیست، شعار اسلام آزادی و بی‌بندوباری نیست، شعار اسلام رسیدگی به امور دنیا نیست، شعار اسلام از آن طرف رهبانیت نیست، انعزال نیست، دوری گزیدن از آن فطریات نیست، كنارگذاردن ارزشها نیست، شعار اسلام یك معنایی است بالاتر از تمام اینها و به فعلیت درآوردن این خصوصیت انسانی و این استعداد نهادینه شده در فطرت انسان. حالا هر كه مرد این میدان است‌ بسم اللَه‌، اسلام این را می‌گوید، پیغمبر می‌گوید: ما شما را به این سمت می‌خواهیم سوق بدهیم. مرد میدانی‌ بسم اللَه‌ بیا، مرد میدان نیستی تا هر مرتبه‌ای كه می‌توانی بیا. آن كسانی كه كمر همّت و دامن همّت بر كمر می‌بندند و خلاصه آستینها را بالا می‌زنند و با تمام وجود و با تمام خصوصیات و شوائب بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای در این وادی سر می‌نهند، خب مآل كار آنها رسیدن به همین مرتبه شعار است. آنهایی كه نه، بنابر حسب مقتضیات خودشان، بنابر مقدار همّت خودشان، بنابر مقدار سعی و تلاش خودشان، به هر مقدار كه پول بدهی به همان مقدار آش گیرت می‌آید. مسأله این است.

 رسیدن به مرتبه جمعیت بین وحدت و كثرت وعالم بقاء بعد از فناء و بعد از اندكاك ذاتی و انمحاء این مسأله مسأله شعار اسلام است. این نكته محوریت در مكتب انبیاء الهی و به خصوص رسول اكرم را با این خصوصیت تشكیل می‌دهد.

 حالا اگر ما بیاییم از این مسأله تنازل كنیم. مرحوم آقا می‌فرمودند: در اذان وقتی كه شما نگاه كنید می‌بینید در اذان اوّلین عبارت توحیدی اذان با كلمه مباركه‌ اللَه اكبر شروع می‌شود. چهار مرتبه باید اللَه اكبر اوّل گفت. دو مرتبه باید در آخر گفت. در اقامه دو مرتبه‌ اللَه اكبر دارد. در آن جا دو مرتبه در آخر اللَه اكبر دارد. این مسأله‌ اللَه اكبر آن قدر مهم است كه هم در اذان و هم در اقامه، به این كیفیت دارد تكرار می‌شود. وقتی كه ما با اللَه اكبر شروع می‌كنیم می‌آییم جلو، می‌رسیم به اوّلین مسأله كه می‌گوید: حىّ على الفلاح‌. حالا چطور تو به این مطلب می‌رسی؟ چطور تو به این قضیه اللَه اكبر می‌رسی، ادراك حقیقت این عبارت ارزشمند چطور برای تو پیدا می‌شود؟ راه دارد: حىّ على الفلاح، حىّ على الفلاح، باید به فلاح برسی تا بتوانی. آن فلاح چیست؟ حىّ على الصّلوة است. پس صلوة می‌شود مقدّمه‌ی برای وصول به این معنای عظیم، وصول به این شعار و به این هدف الهی، این می‌شود حقیقت‌ صلوة لذا می‌گوید: الصلوة خيرُ موضوعٍ ان قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها و ان رُدَّت رُدَّ ما سِوَاها

 بهترین پایه‌ای كه در اسلام بنا شده پایه پایه صلو است اگر قبول بشود بقیه عبادات قبول است و اگر رد بشود بقیه مردود. حالا این شعار را أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام ببینید با این شعار چگونه عمل می‌كند و امّا خلیفه ثانی عمر با این شعار

 چگونه عمل می‌كند. أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در جنگ صفّین همه این مسأله را شنیده‌اید، شاید خود من هم چند مرتبه این مطلب را گفته باشم و اگر هزار مرتبه هم بگویم شاید باز كم است در آن كوران جنگ و نبرد شخصی می‌آید از أمیرالمؤمنین راجع به یك قضیه‌ای سؤال می‌كند كه من نماز صبحم را این طوری خوانده‌ام آیا اشتباه هست یا نه؟ تكرار بكنم یا نكنم؟ ابن‌عبّاس در كنارش عصبانی می‌شود می‌گوید الآن موقع جنگ است داری سؤال از نماز می‌كنی؟ أمیرالمؤمنین می‌فرماید:" پس ما برای چه می‌جنگیم؟" ببینید أمیرالمؤمنین چه فكری می‌كند، ابن عبّاس دارد چه فكری می‌كند، باز صد رحمت به ابن‌عبّاس، حالا ببینید عمر چه فكری می‌كند. أمیرالمؤمنین جنگ را نگه می‌دارد تا جواب سؤال از نماز را بدهد.

 این مسأله مسأله‌ای نیست كه ما به این زودی به آن برسیم، جنگ را نگه می‌دارد تا یك مسأله نماز را برای شخص حل كند، می‌خواهد با این مطلب این را برساند كه تمام محوریت حركت حكومت اسلامی باید براساس رسیدن به مسأله توحید باشد و راهش نماز است. توجّه به پروردگار است كه می‌تواند این مسأله را محقّق كند. ظواهر آراسته در این جا جایی ندارد، فتح و پیروزی و ظفر و سر و صدا شعار و تبلیغات در حكومت امیرالمؤمنین راه ندارد، نود هزار نفر را نگه می‌دارد تا جواب یك مسأله نماز را بدهد، این خیلی مسأله مهمّی است.

 امّا جناب عمر چكار می‌كند؟ اوّلین كاری كه می‌كند می‌آید این‌ حَىَّ عَلى الصَّلوة را برمی‌دارد به جایش‌ الصّلوةُ خَيرٌ مِن النَّوم‌ می‌گذارد واقعاً كه انسان از عقل و درایت این بزرگوار در حیرت می‌شود! آن نماز را برداشتن و به جایش الصلوة خیر من النوم گذاشتن واقعاً عقل و درایت ایشان را می‌رساند. نماز بهتر از خواب است! مثل اینكه بگوییم آقا آب خوردن بهتر از تشنگی است! یا غذا خوردن بهتر از گرسنگی است! بجای اینكه بخوابید بلند شوید نماز بخوانید!

 اوّلًا ایشان نماز را فقط در همین دولا و راست شدن و یك مشت عبارتهایی را گفتن می‌بیند والّا این حرف را نمی‌زد. آخر كسی بین خواب و خروپف كردن در خواب و بین نماز خواندن تفاوتی نگذارد ...، بین نماز خواندن و بین خروپف كردن در خواب فقط به این مقدار ....، بجای اینكه بگیرید و بخوابید بلند شوید كه اللَه‌اكبری بگویید!

 درست شد؟! این یك مسأله، مسأله مهمّ دیگر: شما چه كاره هستید كه می‌آیید كلام رسول خدا را كه به عنوان شعار آمده عوض می‌كنید؟ كی به شما یك همچنین اجازه‌ای را داده است؟ و از آنها و از این بزرگوار خلاصه عالی‌تر و بهتر آن كسانی هستند كه دنبال ایشان می‌روند و در نماز صبح خب ما می‌بینیم كه به جای حی علی الصّلوة اینها الصّلوة خیر من النّوم می‌گویند و اینها می‌گویند نماز از خواب بهتر است، بنلد شوید نماز بخوانید.

 عبارتی كه مرحوم آقا در اینجا داشتند این بود ایشان در اینجا می‌فرمودند: وقتی كه به اینجا می‌رسیدند كاملًا شما به طرز تفكّر دو جریان اطّلاع پیدا می‌كنید یك جریان جریانی است كه واقعاً حقیقت مطلب و حقیقت مسأله را یافته است و دارد تبلیغ می‌كند آن جریان چیست؟ جریان مكتب الهی كه مكتب رسول اكرم و ائمّه علیهم‌السّلام است، چهارده معصوم، و براساس یافتن آن حقایق روشن در ضمیر خود دارند عین آن مطالب را به افراد هم عرضه می‌دارند. دارند تبلیغ می‌كنند: الصّلوةُ خَيرُ مُوضُوعٍ ان قُبلت قُبلَ ما سِواها وَ ان رُدّت رُد ما سِواها این كلام، كلام كیست؟ كلام عمر است یا كلام امام صادق علیه‌السّلام است؟ این كلام كلام ابوبكر است كه الآن فرض كنید كه اكثریت جمعیت مسلمین دارند دنبال این طرز تفكّر می‌روند، یا كلام معصوم علیه‌السّلام است؟

 باید این كلام را با طلا، طلا چیست، اصلًا با طلا مقایسه كردن اهانت به كلام است، فقط از باب یك مسأله متعارف است. باید انسان این كلام را مدّ نظر قرار بدهد كه این مكتب الهی كه آمده است و نماز را آمده به عنوان شعار معرّفی كرده، چه مقصودی داشته، این مكتب می‌خواهد این را بگوید: ای انسان آن حقیقت تو فقط این ظاهر تو نیست، حقیقت تو عبارت از روح توست، و روح تو و نفس توست كه پاینده است، این ظاهر دو روز دیگر خاك می‌شود، دو روز دیگر از بین می‌رود، این شهدایی كه می‌آورند و تشییع می‌كنند، این شهدا چه چیز آنها را می‌آورند؟ یك‌

 مشت استخوانشان را می‌آورند دیگر. حتّی استخوانشان را هم نمی‌آورند، یك چیز مختصری اینها به عنوان فرض كنید كه سنبلی از همان باصطلاح شخصی كه وجود داشته. آن حقیقت شهید است كه پاینده است، نه این یك كیلو استخوانی كه الآن دارد تشییع می‌شود. كجا بود آن هشتاد كیلو و نود كیلو وزن هفتاد كیلو؟، كجا بود آن قدّ رعنا؟، كجا بود آن صورت زیبا؟، كجا بود آن مسائلی كه قبلًا بود؟، تمام آنها از بین رفت. آنچه كه فعلًا باقی مانده است و به آن شهید دارد الآن ارزش می‌دهد، آن یك كیلو استخوانش نیست كه دارد تشییع می‌شود. آن عبارت از روح اوست كه با آن هدف عالی و هدف والایی كه داشته الآن در آنجا آن سعادت را برای خودش خریده. (أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَه لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ)[[1]](#footnote-1) شامل حال آنهاست.

 (وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَه أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)[[2]](#footnote-2) الآن مشمول حال آنهاست. و به همان جهت ما یاد آنها را فرض كنید كه الآن گرامی می‌داریم و برای آنها طلب رحمت و طلب مغفرت و اینها

 می‌كنیم. و الّا این استخوان تمام شد، آن هشتاد كیلو وزن خاك شد و رفت، تمام شد، آن هفتاد كیلو وزن دیگر چیزی از او باقی نمانده است، فقط یك پلاكی باقی مانده، تمام شد، حتّی به اندازه یك گرم هم دیگر از او چیزی باقی نمانده.

 حالا در مكتب اسلام می‌گویند: آن ارزش شما به آن روح شماست، كه بعد از اینجا رفتن تازه اوّل كار است. چه كار كردی؟! چه كار نكردی، این مسأله است آن مطلب را در این دنیا در ارتباط با خدای خودت نگهدار. نمازی كه ما می‌خوانیم، آن توجّه ما در آن نماز حقیقت وجودی ما را در آن موقع تشكیل می‌دهد. پس اگر ما نماز می‌خوانیم و فقط یك عباراتی را ادا كردیم و یك ركعاتی را خواندیم بدون توجّه به این قضیه، بدانیم كه به آن مطلوب نرسیدیم. آن كلام امام صادق علیه‌السّلام كه می‌فرماید: یا كلام رسول خدا یا كلام أمیرالمؤمنین نسبت به نماز، الصلوة قربان كلّ تقی. نماز وسیله تقرب هر شخص متّقی است و حقیقت و ارزش انسان به عبودیت اوست. آن عبودیت در سایه نماز و توجه پیدا می‌شود. پس بنابراین با توجّه به این معادله اگر ما بخواهیم مطلب را در نظر بگیریم، متوجّه می‌شویم كه مهمّ‌ترین قضیه در مكتب الهی توجّه به باطن است. آن توجّهی كه در نماز برای انسان پیدا می‌شود، آن می‌شود شعار.

 أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام چون به این مسأله رسیده دیگر نه جنگ برایش مهمّ است نه صلح برایش مهمّ است، برایش نماز مهمّ است، وقتی كه از نماز سؤال می‌كنند

 می‌آید جنگ را متوقّف می‌كند و جواب نماز را می‌دهد. امّا عمر به این مطلب نرسیده، عمر به این مسأله نرسیده است، عمر بویی از این مطلب نبرده است، تفكّر أمیرالمؤمنین اقتضاء می‌كند كه نماز را در صدر و بالای همه مسائل قرار بدهد و محوریت حركت خود را براساس رسیدن به این منظور قرار بدهد. امّا طرز تفكّر ایشان، جناب عمر، اقتضاء می‌كند كه نماز را آن قدر پایین بیاورد كه فقط در سطح مقایسه با نوم و مقایسه با خواب این را مطرح كند. بگوید: از خواب بهتر است. ببینید این دو طرز تفكّر در مكتب اهل بیت و مكتب اهل تسنّن دارد خودش را نشان می‌دهد.

 تفكّر الهی، تفكّر امیرالمؤمنین است، تفكّر مادّی: بلند شوید بروید بجنگید. چرا شما این كار را كردی؟ اگر ما بگوییم‌ حىّ على الصّلوة مردم دیگر نمی‌روند بجنگند! می‌گویند: ما به جای اینكه برویم بجنگیم، نماز می‌خوانیم. شما كه نمی‌گویید حىّ على الجهاد به جهاد بشتاب. حىّ على الحرب‌ به حرب بشتاب، به جهاد بشتاب. می‌گویید: حىّ على الصّلوة خب‌ حىّ على الصّلوة مسلّم مقدّم بر جهاد است. كسی دیگر نمی‌رود.

 همین خواجه ربیع كه الآن در مشهد مدفون است این از اصحاب أمیرالمؤمنین بود. اهل تسنّن این را جزء عشره مبشّره به حساب می‌آورند. جزء ده نفری كه بشارت بهشت به آنان صادر شده، اهل تسنّن این طور می‌گویند. أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام‌

 این را برای یك حرب و برای بعضی از همین فتوحات در زمان خود حضرت او را منصوب كرد. ایشان را منصوب كرد. آمد پیش أمیرالمؤمنین: یا علی ما را با حرب چكار؟! ما را با جهاد چكار؟ شما یك جایی را به ما بده برویم در آنجا عبادت خدا را انجام بدهیم و اینها. أمیرالمؤمنین هم گفت: برو در خراسان، برو در آنجا عبادت خدا را انجام بده. آیا این برای او دیگر ارزش می‌شود؟! آیا این برای او مهمّ است؟! كسی كه از امامش تبعیت نكند و فقط بخواهد با یافته‌های خودش حركت بكند، آن دیگر برای او كه دیگر واقعیت ندارد، این نماز دیگر برای او دیگر نماز نیست، نمازی قربان كلُّ تقی است كه آن نماز به ولایت متّصل باشد آن نماز به حقیقت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام ارتباط داشته باشد آن نماز می‌شود قربان كلی تقی، آن نماز می‌شود شعار لذا همین از یك طرف می‌آید سیلی به صورت دختر پیغمبر می‌زند، می‌آید درب را به روی دختر پیغمبر می‌كوبد، او را به زمین می‌زند، فرزند او را سقط می‌كند، بعد می‌آید نماز جمعه درست می‌كند، تو حقیقت اسلام را داری از بین می‌بری، بعد می‌گویی صف؟ صف به جماعت تشكیل می‌شود و مسلمین باید در صفوف جماعت شركت كنند، مانند ید واحده باید در مسجد باشند، أمیرالمؤمنین را كه نمی‌خواهد به نماز بیاید به زور می‌آورند، چرا در صفوف مسلمین نمی‌آیی؟ چرا در كنار بقیه نمی‌آیی در نماز جماعت شركت كنی؟! درست شد، این نماز آن وقت می‌شود قربان كل تقى‌ این نماز می‌شود مقرّب، تو با آن‌

 حقیقت ولایت داری الآن معارضه می‌كنی بعد آن صورت ظاهر را برای فریفتن مردم به كار می‌گیری، با این صورت ظاهر داری مردم را از آن ولایت طرد می‌كنی، مردم هم كه عقل ندارند، مردم هم كه شعور ندارند، مردم هم كه عقلشان به چشمشان است، می‌گویند بله، اگر آن جا عمامه است این جا هم عمامه است، اگر آن جا اگر ریش است اینجا هم ریش است، شاید اصلًا امیرالمؤمنین ریشش هم سفید هم نبود، قطعاً هم سفید نبود، أمیرالمؤمنین در زمان فوت رسول خدا ... عرض كنم در جنگ احزاب أمیرالمؤمنین بیست و هفت سال سنّ ایشان بود جنگ احزاب هم در سنه ششم اتّفاق افتاد یا در سنه هفتم از هجرت اتّفاق افتاد، لذا أمیرالمؤمنین حدود سی و چهار، سی و پنج سال داشتند در همین حدودها بودند كه پیامبر از دنیا رفتند، خوب یك جوانی كه در سنین سی و چهار و سی و پنج سالگی است خب این محاسنش كه سفید نیست خب به عنوان یك جوان است، اما ابوبكر خب ریشش .. همه‌اش هم خب هم سفید است، عمامه‌اش هم كه از أمیرالمؤمنین قطعاً بزرگتر است در میان مردم هم كذا، بیایید در صفوف مسلمین شركت كنید، چرا شما نمی‌آیید؟ ببینید چه امام جماعت نورانی ما گذاشتیم جلو؟ از چهره‌اش نور می‌بارد؟ نمی‌دانم همه چیزش ...، التفات می‌كنید اینها چیزهایی است كه خیلی مسائل، مسائل مهمّ است.

 خیلی مسأله مهمّ است اتفاقاً من به این مطلب در امروز می‌خواستم برسم و كیفیت هماهنگی بین حق و باطل در نظام عالم تربیت كه یكی از اسرار عالم تربیت است كه چطور می‌شود در مرام خارجی و در ظهورات خارجی گاهی اوقات غلبه با حقّ است گاهی اوقات غلبه بر باطل است؟ این چه رمزی دارد و این چه سرّی در این جاست؟ این یك مسأله بسیار مهم است كه خب نمی‌دانم می‌رسم یا نمی‌رسم امروز؟

 علی كل حال خب ببینید الآن ایشان امام جماعت است مردم به او اقتداء كردند خب چرا شما نمی‌آیید؟ درست شد این نماز كه خب نمی‌تواند شعار باشد، این نماز به بهای كنار گذاشتن ولایت الآن مطرح است، این نماز به بهای از بین بردن حقیقت توحید الآن مطرح است، هرچه بیشتر نماز بخوانی، بیشتر از این حقیقت توحید دور می‌شوی، هر چه بیشتر در صفّ باطل باشی این صفّ باطل تو را از آن حقیقت ولایت او دور می‌كند. هر قدمی كه به سوی این نماز داری برمی‌داری یك قدم از خدا داری دور می‌شوی. التفات كردید؟ مسأله خیلی مهمّ است، آن طرز تفكّر أمیرالمؤمنین بود، این طرز تفكّر كیست؟ اهل دنیا، آن طرز تفكّر مكاتب الهی است، آن طرز تفكّر مكاتب مادّی است، این دو طرز تفكّر دو جریان را به وجود می‌آورند، یك جریان، جریان حكومت حقّه الهی اسلامی، آن حكومتی كه أمیرالمؤمنین متصدّیش است، جریان دیگر، جریان حكومت باطل و حكومت ناحقّ و ظالمانه و

 مكدّرانه خلفاء، خلفای ثلاثه و بنی‌امیه و بنی‌عبّاس كه آثارش هم در خود آن افراد و در خود آن حكومت انسان مشاهده می‌كند.

 یكی از مادّیین كه اسمش را من نمی‌دانم از سیاستمداران انگلیس، می‌گفت: اگر ما مجسمّه معاویه را در تمام چهارراه‌هایمان از طلا نصب كنیم، حقّ این مرد را ادا نكردیم. اگر این شخص نبود، آن حكومت علی همه دنیا را گرفته بود. التفات می‌كنید

 حكومت یعنی سخن با دلها، سخن با فطریات، سخن با وجدان، آن چه را كه وجدان می‌یابد، او را به آن عرضه كردن. پس بنابراین در هر مكتبی كه آن مكتب با وجدانیات ما نتواند خود را تطبیق بدهد، آن مكتب از حكومت امیرالمؤمنین كنار است، بی برو و برگرد! چه اسمش را بخواهیم مكتب عرفان بگذاریم، چه اسمش را مكتب سلوك بخواهیم بگذاریم؛ مكتبی كه نتواند خواستها و نیازهای وجدانی و فطری ما را پاسخگو باشد؛ مكتبی كه نتواند خود را با حقایقی كه خداوند در درون ما قرار داده، خودش را وفق بدهد؛ آن مكتب قطعاً مكتب اهریمنی و مكتب شیطانی است. چه به اسم مكتب عرفان بیاید خودش را معرّفی بكند، یا اینكه مثل مكاتب دیگر معرّفی‌اش فرقی نمی‌كند. مكتب أمیرالمؤمنین مكتب پاسخگو بود. مكتب امام صادق علیه‌السّلام مكتبی است كه پاسخ می‌داد، به ندای وجدان پاسخ می‌داد، به نیازهای فكری افراد پاسخ می‌داد، این مكتب، مكتب امام صادق است، این مكتب‌

 مكتب امام زین العابدین است. این مكتب، مكتب امام رضا است، امّا مكتبی كه بیاید به جای پاسخ چماق بر سر انسان بزند، انسان را متّهم بكند، با شعارهای فریبنده حریف را از میدان به در بكند. این مكتب، مكتب اهریمنی است. این مكتب، مكتب شیطانی است در هر ظاهری می‌خواهد خودش را به جلوه‌گری بیاراید و در مظهری می‌خواهد خود را به ظهور درآورد. دیگر در این جا مطلب فرق نمی‌كند.

 مكتب أمیرالمؤمنین این است. مكتب پاسخگویی به نیازهاست، مكتب پاسخگویی به ارزشهاست، مكتب پاسخگویی به وجدانست. بالأخره ما وجدان داریم یا نداریم، پیغمبر با همین وجدان با ما برخورد می‌كرد، با همین وجدان با ما رابطه برقرار می‌كرد. مگر غیر از این بود؟!

 این آیه در آیات قرآن چه می‌آید می‌گوید، می‌گوید بیایید نگاه كنید، بیایید ببینید، پیغمبر را دیدید قبول كردید بپذیرید، ندیدید خب نپذیرید، بیایید به این آیات قرآن نگاه كنید، اگر حق بود بپذیرید. اگر نبود، نپذیرید. صاف دارد می‌گوید

 (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى‌ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً)[[3]](#footnote-3)

 ما این است، بلند شوید بیایید یك قرآن مثل این بردارید بیاورید، بعد مكتب اسلام را كنار بگذارید. اگر می‌توانید انجام بدهید. خودش دارد می‌گوید، خودش دارد می‌گوید، این كار را بكنید حتّی یك سوره، حتّی ده سوره، یك سوره بردارید بیاورید، و بعد مسأله را كنار بگذارید. چرا، چرا نمی‌توانید؟! چون قرآن مافوق است و ما نمی‌توانیم به این قرآن برسیم. مگر این كه خودمان را با این قرآن تطبیق بدهیم، آنگاه می‌رسیم.

 تجربه ای كه همه ما كردیم، خود من هم كردم، حقّ بالاتر از این است كه انسان آن را فدای چیزی بكند. حقّ بالاتر از این است. در این دنیا اگر ما بالاخره توانستیم بعضی از كارها را انجام بدهیم، آن دنیا دیگر مسأله این نیست. حقّ بالاتر از این است كه ما بیاییم مسائل دیگر را بر او غلبه بدهیم. حقّ بالاتر از این است كه ما بیاییم او را فدای بعضی از مسائل پایین‌تر كنیم، فدای شخصیتمان كنیم. حالا كه ما این حرف را زدیم، خب بد است بیاییم از حرفمان برگردیم، باختیم! آقا قضیه را باختیم، باختیم قضیه را، چرا باختیم؟ فردا می‌افتی می‌میری. اگر نمی‌مردی، عمر ابد داشتی، خب می‌توانیم بگوییم. گرچه آن هم باختن است؛ بالأخره عالم ارزشها كه به حال خودش محفوظ است، عالم ثبوت كه به حال خودش هست، تغییر نمی‌كند.

 حالا گیرم بر این كه شما عمر خضر هم داشته باشید، كه هنوز ایشان بحمداللَه حیات دارد، حالا من نمی‌دانم برای چه از خدا تقاضا كرده اینقدر بماند؟! یكی از چیزهائیست كه هنوز برای خود من هم این نكته است! خب بالأخره آثار و بركاتی طبعاً دارد دیگر ایشان . اگر عمر خضر هم داشته باشی، اگر عمر نوح هم داشته باشی، بالأخره دو روز دیگر جناب خضر، عزرائیل سراغ تو هم می‌آید ها! خیال نكن، آب حیات خوردی قِصِر در رفتی! نه، آن عزرائیل آب حیات و بالاترش را هم بلد است. می‌داند چطوری بیاید! خلاصه سراغ هر كسی به چه نحوی بیاید، و به چه خصوصیات بیاید،

 یك مرتبه خدمتتان عرض كردم بعضی از دوستان اینها در سابق بودند، این قضیه را خودش برای من گفت، پزشك بود، می‌گفت: ما هفت تا برادریم، هر هفت تا برادرمان پزشك هستیم، بعضی‌هایشان هم معروف هستند، حتی خواهر ما هم پزشك است، یعنی یك خانواده‌ای، كلّ خانواده، افراد فامیل می‌گفتند كه این پدر و این مادر كه این همه پسر و خواهر و دخترهایش اینها همه پزشكند، طبعاً نباید بمیرند؛ نباید از دنیا بروند. ایشان می‌گفت: این پدر ما مُرد در حالتی كه یك پسر بالا سرش نبود. اتفّاقاً خُب جوری هم از دنیا رفت. صبح می‌خواسته برود در مسجد را باز كند، اذان می‌گفته و مسجد را باز می‌كرده، خب در راه خیر بوده، همین كه می‌آید، ماشین به او می‌زند. می‌افتد. گفت: یك نفر نبود بالای سر این كه‌

 بگوید حالت چطور است؟! حالا اگر هم بود، چكار می‌كردند، هفت تا كه هیچی هفتاد تا هم می‌آمدند، چكار می‌كردند؟! كسی زورش به عزرائیل می‌رسد، اگر می‌رسد بسم اللَه، هیچكس زورش نمی‌رسد، خضر هم بیاید نمی‌رسد. آب حیات خورده باشد، آب حیوان خورده باشد، نمی‌دانم هر چه می‌خواهد خورده باشد، من نمی‌دانم خلاصه آن عزرائیل چیز دیگری خورده كه تو نخوردی! می‌آید یك روزی حسابت را می‌رسد، فقط و فقط این را بگویم فقط نسبت به چهارده نفر ایشان تعظیم می‌كند. چهارده تا، از پیغمبر اجازه گرفت و مربوط به ائمّه والسّلام. چرا؟ چون اینها فقط واسطه هستند. اگر او هم كاری انجام می‌دهد، زیر دست اینها انجام می‌دهد. الآن هر كاری دارد عزرائیل می‌كند، مأمور امام زمان ارواحنا فداه است. بی‌اجازه امام زمان پلك چشم به هم نمی‌زند. بی‌اجازه امام زمان یك ذرّه سر مویی از این طرف و آن طرف تخطّی نمی‌كند. فقط این چهارده نفرند. حالا خودمان حساب كار خودمان را بدانیم. آن كه الآن عالم تقدیر به دستش است فقط امام زمان است. بقیه همه ما مرخصیم. من یك دفعه به مرحوم آقا می‌گفتم: آقا بنده یك آیه برایم نازل شده‌ انّا من عباداللَه المرخصين، عباداللَه المخلصين‌ داریم. یك آیه هم نازل شده: ما مرخصینیم. همه رفتنی هستیم، همه كارمان مشخّص است.

 این را من می‌خواهم بگویم: ما امروز و فردا می‌توانیم یك عدّه را گول بزنیم، یك عدّه را نگهداریم، یك عدّه را با موقعیت خودمان، ولی باختیم آقاجان! یك دقیقه‌

 هم بایستی باختی! یك دقیقه هم كار را به عقب انداختی؛ یك دقیقه هم تسامح كردی، شخصیت بی‌خود است، موقعیت بی‌خود است، حرفی كه زدند بی‌خود است، جواب این و آن را چه بدهم بی‌خود است، تمام اینها بی‌خود است، به فكر فردای خودت باش، كه در آن نشئه چه جوابی آماده كردی؟! هیچ مسأله‌ای به اندازه عبودیت و به اندازه قبول حقّ، هیچ مسأله‌ای ارزش پیروی و ارزش اعتبار را ندارد كه انسان وقتی كه یك حقّی را می‌بیند، بیاید آن حق را بیان كند. اگر قبلًا جور دیگری بوده، خب الآن بیاید بگوید: آقا من اشتباه كردم، مسأله‌ای نیست، این مسأله است.

 در حكومت اسلامی مسأله، مسأله رسیدن به این حقایق است. یادم می‌آید در همان زمان سابق در یك انجمنی، یك جایی، یك مدرسه‌ای، یك شخصی از آقایان كه فعلًا هم هست و به عنوان یكی از افراد است، یك اعلامیه‌ای داده بود راجع به انجمن اولیاء و اینها كه بیایند شركت كنند، اتفّاقاً خود ما هم در آنجا شركت كردیم، عبارت این بود برای موقع نماز اینها را عرض می‌كنم به خاطر اینكه به طرز تفكّر مرحوم آقا پی ببرید به جای موقع نماز گفته بود: در هنگام نیایش به نیایش برمی‌خیزید، بپا می‌خیزید. مرحوم آقا این مسأله را دیدند و گفتند: نیایش یعنی چه؟ نیایش معنا ندارد! شعار ما نماز است! نیایش، مسیحیت هم نیایش دارند، یهود هم نیایش دارند، اینها می‌روند در كلیسا و در كنشت و اینها نیایش می‌كنند. حتّی‌

 بودائیها هم نیایش دارند. آن چه كه شعار اسلام است، آن نماز است. یعنی چه؟ یعنی یك فرد باید كاملًا نسبت به انتخاب تعابیر دقّت را داشته باشد كه چه نحوه ما تعبیر را انتخاب كنیم.

 مثلًا حركت سیدالشّهداء علیه‌السّلام، آیا در حركت سیدالشهداء علیه‌السّلام فقط مسأله خون مطرح بود، راجع به این قضیه من قبلًا عرض كردم، صحبت كردم. آیا صرفاً چون امام حسین علیه‌السّلام، امام حسین خون داده برای ما ارزش پیدا كرده؟! این خون را كه خیلی‌ها می‌دهند، یك شخص ممكن است توی تصادف هم بمیرد، خون بدهد دیگر، خون خون است دیگر، گلبولهای سفیدش مشخّص است و قرمزش مشخّص است پلاسمایش مشخّص است، پلاكتها مشخّص؛ اینها همه مشخّص است. گردن هر كه را ببرند خون می‌آید، چه مسلمان باشد، چه شیعه باشد یا كافر باشد. این كه مسأله فرق نمی‌كند. برای امام حسین آن چه كه مطرح بود متابعت حقّ است، آن متابعت از حقّ چه در راستای صلح با معاویه تحقّق پیدا كند، چه در راستای مخالفت و مقابله با یزید و بالمآل رسیدن به مراتب و به این جریان عاشورا. صرف مقابله با یزید ارزشی ندارد، ارزشی ندارد. مگر همین منافقین نبودند! همین خوارج، این خوارج با چه افرادی مقابله می‌كردند؟ با دو طیف مقابله می‌كردند، یك طیف امیرالمؤمنین، یك طیف هم معاویه، و تصمیم آنها اتفّاقاً برای از بین بردن هر دو بود. یعنی وقتی كه در مكّه در كنار كعبه اجتماع كردند، تصمیم‌

 گرفتند كه، تشخیص دادند با آن عقل بسیار! كه آن چه كه الآن موجب فساد است، سه نفر هستند: یكی علی است، یكی معاویه، یكی عمروعاص. اگر این سه نفر را برداریم، مردم خیالشان راحت می‌شود. كلك قضیه كنده می‌شود. ابن ملجم داوطلب شد برای أمیرالمؤمنین. دو نفر دیگر داوطلب شدند برای معاویه و برای عمروعاص، امّا دیگر عالم تقدیر این است. مسأله این است كه عرض كردم خدمتتان. یكی از اسرار این مسأله نظام عالم تربیتی است. آن كه مسئول برای از بین بردن أمیرالمؤمنین می‌شود در كارش موفّق می‌شود، امّا آن دو تا موفّق نمی‌شوند. خیلی عجیب است! آن كه مال عمروعاص بوده، اتفّاقاً عمروعاص مریض بوده در آن شب تب كرده بود و یكی دیگر را به جای خودشان فرستاده بود. آن بدبخت را ضربت می‌زنند و همان جا آن شخص او را از بین می‌برد. آن شخص هم كه مربوط به معاویه بوده می‌آید ضربت می‌زند به پای معاویه می‌خورد و زخمی می‌شود و اطباء معالجه می‌كنند و مسأله تمام می‌شود. امّا همان كه مربوط به أمیرالمؤمنین بود می‌آید در كارش موفّق می‌شود. ببینید حالا اگر ما باشیم چه می‌گوییم؟ بله دیگر معلوم می‌شود حق با معاویه است، با عمروعاص است، اگر حقّ نبود پس چرا اینها در كارشان موفّق شدند؟! این مسأله‌ای است كه ما الآن به این مسأله مبتلا هستیم! خیال نكنیم مسأله آسانی است! ما الآن طرز تفكّرمان همین است.

 یعنی اگر این جریان اتفّاق می‌افتاد ما می‌گفتیم كه اگر شك داشتیم و اگر یقین نداشتیم و مسائل را فقط از دیدگاه ظاهر می‌خواستیم بررسی كنیم این خوارج آمدند، خب حالا این خوارج طرفشان كه بوده؟ یكی امیرالمؤمنین بوده یكی معاویه، حالا به اینها ارزش می‌دهد چون اینها طرفشان معاویه است؟ پس برای ما ارزشمند هستند؟ نه خیر، اینها به همان اندازه از معاویه دور هستند كه به همان اندازه هم از أمیرالمؤمنین دورند، چون برای آنها أمیرالمؤمنین ومعاویه یك حساب و یك نظام دارد و كسی كه طرز تفكّرش این باشد دیگر ارزشی ندارد، كسی كه أمیرالمؤمنین را بغل معاویه بگذارد و بگوید هر دو را باید از بین برد، خب این ارزش دارد؟ و اگر در این راه كشته بشود شهید است؟ و خدا به او اجر می‌دهد؟ نه خیر، پس بنابراین در مسأله سیدالشّهداء علیه‌السّلام در این جا مسأله خون مطرح نبود، اگر مسأله خون مطرح است چرا امام حسین ده سال در همین زمان حكومت معاویه جنگ نكرد چرا؟ چرا سیدالشّهداء در مكّه نماند و آمد به سمت كربلا و نگذاشت خونش در مكّه ریخته بشود؟ به این مسائل ما دقّت كرده‌ایم؟ در حالی كه اگر در مكّه خونش ریخته می‌شد كه بهتر بود!، می‌گفتند ببینید پسر رسول خدا را در حرم امن الهی شهید كردند، برای امام حسین مسأله خون مطرح نیست، برای امام حسین علیه‌السّلام متابعت از حقّ مطرح است، دیگر خسته شدم، خسته كه بودم عرض كنم حضورتان كه ما می‌خواستیم تازه امروز وارد این مسأله بشویم كه‌

 چطور قضیه سیدالشّهداء و شعار چگونه باید باشد؟ خب دیگر معمولًا این طور می‌شود خيرة اللَه خير على كلّ حال‌ اینجاست كه مرحوم آقا می‌فرمودند: كه شعار ما باید این باشد: محرّم ماه پیروزی حقّ بر باطل، به خاطر این نكته است، امام حسین علیه‌السّلام شعارش متابعت از حقّ است نه ریختن خون، ریختن خون بله در این راستا اگر خونش هم ریخته بشود، بسیار خب ریخته، اگر ریخته نشود مسأله‌ای نیست. زخمی بشود، مهّم نیست، شهید بشود مهّم نیست، التفات كردید آنچه كه برای سیدالشّهداء مطرح است آن متابعت از حقّ است و آن در هر صورتی كه می‌خواهد ظهور پیدا كند، ظهور پیدا كرده.

 گاهی به صورت صلح با معاویه، در زمان امام حسن علیه‌السّلام ظهور پیدا می‌كند. گاهی به صورت مقابله با جیش یزید و منجر به شهادت شدن است كه در زمان خودش ظهور پیدا می‌كند. گاهی در زمان گوشه‌گیری و نشستن است و به مسائل مردم رسیدن است كه در زمان امام سجّاد علیه‌السّلام ظهور پیدا می‌كند. گاهی واسطه ظهورش به واسطه بیان احكام و احكام شرایع است كه در زمان صادقین حضرت امام باقر علیه‌السّلام و حضرت امام صادق ظهور پیدا می‌كند. این مكتب می‌شود مكتب حق، مطلب بسیار است. إن شاءاللَه طلب رفقا، اگر خداوند عمری عنایت كرد و توفیقی بود.

 امیدواریم كه خدای متعال در هر حالی طرفةالعینی از مرام و مكتب اهل بیت علیهم السّلام ما را به انحراف و به انصراف نیاندازد. و سر سوزنی تخطّی از مرام چهارده معصوم علیه‌السّلام برای ما پیش نیاورد. در این دنیا از زیارت اهل بیت و در آن دنیا از شفاعتشان ما را بی‌نصیب نگرداند.

 اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد.

1. ١- سوره يونس (١٠) آيه ٦٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. ٢- سوره آل عمران (٣) آيه ١٦٩ [↑](#footnote-ref-2)
3. ١- سوره اسرا (١٧) آيه ٨٨ [↑](#footnote-ref-3)